

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحوم شیخ الشریعه به دنبال تایید مطالب خودشان در اینکه دلالت لاضرر و لاضرار بر نهی و تحریم است نه بر حکم وضعی، بنابراین شامل موارد معاملات و عبادات و امثال ذلک نمی شود، یکی از آن مطالب را تبادر ذکر کردند به این بیان که اگر ما این جمله را به عرف عرضه بداریم آنچه که تبادر می کند همین معنای حرمت و معنای نهی است که تبادر می کند نه معنای نفی. معنای لاضرر ای لاتضرراً. معنای لاضرار ای لایضراً أحدٌ بأحدٍ، منتهی خب در اینجا دلالت بر مبالغه می کند، چون با لای نفی جنس آمده مبالغه را می رساند اما مراد مولا همان نهی و تحریم است، روی این حساب و چون تبادر علامت حقیقت است پس بنابراین این لاضرر در اینجا در همان نهی استعمال شده است.

در اینجا آنچه که مورد نظر در کلام ایشان است، این است که تبادر همیشه به مراد استعمالی می شود دلیل باشد نه به مراد تفهیمی. تبادر برای تعیین مراد از لفظ است به نحو موضوع^۱ له. این که می گویند علامت حقیقت است؛ این یعنی از بین موارد استعمال حقیقت و مجاز، معین حقیقت لفظ است اما این که ما مراد تفهیمی را از این کلام بفهمیم این به تبادر کاری ندارد. این به قرائن و شواهد و ظهورات و مناسبات و ملاسباتی که بین مخاطب و بین متکلم وجود دارد به این محقق است و اصلاً بحث تبادر در اینجا نمی آید و ما هم یک همچنین معنایی را از لاضرر و لاضرار نمی فهمیم که به معنای نهی باشد، بلکه آن معنا راجح است که به معنای همان نفی خودش است. بعد مطلب دیگر اینکه اهل لغت در اینجا معانی که آمدند برای لاضرر و لاضرار همچون لسان العرب و تاج العروس و ابن اثیر و امثال ذلک بیان کردند اینها به معنای نهی گرفته اند، إن لا یضر أحدٌ، و کلام اهل لغت در موارد استعمال حجت است بنابراین دلالت نهی در این قاعده متعین.

این مسأله هم مورد بحث است به جهت اینکه یک وقتی لغوی در مقام بیان موضوع^۲ له لفظ است و یک وقتی لغوی در مقام بیان موارد استعمال است. به عبارت دیگر یک وقتی لغوی معنای حقیقی لفظ را می خواهد بیان کند؛ یک وقتی آن معنا و مقصود لافظ را از لفظ می خواهد بیان کند. در وهله اول، کلام لغوی حجت است از باب خبرویت و دلالت عقل و سیره بر این مسأله. ولی در مرحله دوم وقتی از مسأله دلالت حقیقیه فارق شدیم در این که لغوی آمده موارد استعمال را بیان کرده دلیل نمی شود بر این که قول او حجت باشد و این که لغوی بیاید بگوید که از لاضرر و لاضرار، منظور لاضرر است، به

معنای تعیین معنای مجازی یا به معنای تعیین معنای ملازمی او هست که آیا از باب رفع حکم است به لسان رفع موضوع یا از باب رفع حکم است با ملابستی که با رفع موضوع دارد؟ این را دیگر لغوی نمی تواند بگوید. به خاطر این که لغوی فقط می گوید در مواردی که بخواهند رفع حکم بکنند لاضر و لاضرار می گویند؛ اما این که لاضرر و لاضرار گفتن از باب مجاز است یا از باب غیر مجاز است؛ آن دیگر به او مربوط نیست؛ آن دیگر به تفاهم عرفی بر می گردد؛ آن دیگر به ذوق و سلیقه هر شخصی بر می گردد که چگونه از محاورات استفاده می کند، چه بسا ممکن است منظور افراد از لاضرر و لاضرار معنای مجازی باشد؛ مانند رأیتُ أسداً فی الحمام، و چه بسا ممکن است منظور از لاضرر و لاضرار همان معنای اصلی باشد منتهی آن معنای نهی به دلالت تلازم باشد، تلازم بین آن معنی و معنای نفی باشد؛ بنابراین از این نقطه نظر هم کلام لغوی حجّت نیست، اضافه بر اینکه بعضی از افراد مانند سیوطی و أمثال ذلک استفاده نهی و تحریم را از این لاضرر و لاضرار نکرده اند و این قاعده را مطرد در بسیاری از ابواب فقه می دانند که قطعاً با دلالت تحریمی و نهی به این معنایی که آقایان کردند در تنافی است، این هم یک مطلب.

مطلب دیگر اینکه می فرمایند در بعضی از روایات داریم - که ایشان این روایت را ترجیح می دهند - که «لاضرر و لاضرار علی مؤمن» خب به مناسبت و تطبیق بین صغری و کبری که لاضرر و لاضرار علی مؤمن هست چون جهت ایمان در اینجا لحاظ شده است، معنایش معنای نفی ضرر دیگر نمی شود باشد، ضرری بر مؤمن نیست در حالتی که ما می بینیم نه خیر، در خارج ضرر بر مؤمن هست. ضراری بر مؤمن نیست در حالتی که می بینیم ضراری بر مؤمن هست؛ پس به قید علی مؤمن این علی مؤمن قرینه می شود و تایید می شود که منظور از لاضرر، «لا تضرّوا» ی نهی است. بر مؤمن ضرر روا مدارید، مؤمن را اذیت نکنید، که این معنا، معنای تحریمی است به مناسبت بین علی مؤمن و لاضرر. اشکالی که در این صورت باز به ایشان وارد می شود این است که اولاً خود شما قبول ندارید که علی مؤمن در این آمده، شما لاضرر و لاضرار را قبول دارید و قید علی مؤمن را اضافه می دانید، آن وقت چگونه ممکن است که علی مؤمن را به عنوان قرینه معینه برای تحریم ذکر کنید؟! یک وقتی شما علی مؤمن را قبول دارید و می گوئید قاعده با علی مؤمن آمده، خب این یک مسأله؛ یک وقتی شما این علی مؤمن را قبول ندارید، می گوئید در بعضی ها علی مؤمن هست، در بعضی ها فی الاسلام است و در بعضی ها هم چیزی ندارد. این اشکال اول.

اشکال دیگر اینکه علی مؤمن باعث قرینه معینه نمی شود، بلکه مناسبت حرمت و نهی را از دیگر

مناسبات راجح قرار می دهد اما نه اینکه به عنوان یک قرینه معینه بیاید و شما استفاده تحریم بکنید و بعد بقیه احتمالات را دفع کنید و بعد روی این احکام بار کنید؛ لاضرر و لاضرار یعنی چه؟ حالا ما با نفی عمل می کنیم، یعنی ضرری بر مؤمن نیست در اسلام، ضراری بر مؤمن نباید باشد، ضراری بر مؤمن نیست، خب استفاده نهی هم ما در اینجا می کنیم، استفاده نفی هم می کنیم؛ ما در وهله اول می گوییم استفاده نفی است و از این نفی هم استفاده نهی می شود. این قضیه کجایش اشکال دارد؟ پس بنابراین علی مؤمن درست است قرینه می شود برای این که دلالت نهی بهتر است ولی قرینه معینه هیچ وقت نخواهد شد، مضافاً به این که اصلاً علی مؤمن نداریم؛ در بعضی از روایات داریم و شما هم این را قبول ندارید.

باز مطلب دیگری که ایشان بیان می کنند این است که می فرمایند در یک روایتی داریم، در روایت سمره که «إِنَّكَ رَجُلٌ مُضَارٌّ وَلَا ضَرَرٌ وَلَا ضَرَارٌ» این به مناسبت إنك رجل مضار که صغری است برای لاضرر و لاضرار، در اینجا استفاده تحریم می شود، به خاطر این که نمی خواهد بگوید لاضرر و لاضرار، ضرار نیست، چون اول گفته إنك رجل مضار، تو در خارج ضرر زدی نه این که بخواهد بگوید ضرری نیست، خب این ضرر هست، این آقا در خارج به انصاری ضرر زده است، پس لاضرر و لاضرار یعنی چه؟ بنابراین به مناسبت بین صغری و کبری که اول گفته إنك رجل مضار، اثبات ضرر کرده برای این شخص سمره. از آن طرف نفی ضرر می کند از این طرف. خب این دو تا با هم چطوری جمع می شوند؟ از آن طرف اثبات ضرر شده إنك رجل مضار. از این طرف دارد نفی ضرر می کند می گوید لاضرر و لاضرار، خب این چطوری بین هم جمع می شوند؟ پس ما اگر بخواهیم جمع بکنیم بین این دو را، به این نحو باید جمع بکنیم که بله، معنای إنك رجل مضار این است که تو ضرر زدی و لاضرر و لاضرار یعنی لایجوز ضرر، ضرر جایز نیست، لا تضر، لا تضار بأحد، لا تضار بالانصاری، نباید ضرر بزنی به انصاری، که بین صغری و کبری بشود تلفیق کرد؛ این هم دلیل می شود بر اینکه

باز این مطلب در آن نظر است به جهت این که خب إنك رجل مضار، با لاضرار جور در می آید، ولی با لاضرر چطوری جور در می آید؟ إنك رجل مضار و لاضرار خب درست است. تو مضاری و نباید ضرر برسانی، اما لاضرر را شما در اینجا چکارش می کنید؟ لاضرر می گوید ضرر نیست، دیگر نمی شود لا تضر، چون آن مضار است. مضار با ضرار یکی است ولی با لاضرر که یکی نیست، پس این دو تا با هم دیگر وفق نمی دهند در اینجا.

سؤال: اگر لاضرار را به معنای لاضرر بگیریم همان می شود دیگر، چون بعضی ها قائل شدند به

این که لا ضرار همان لا ضرر است.

جواب: بعضی ها قائل شدند ولی خود ایشان که قائل نشدند، یک. ثانیاً این که اگر ما توافق بین لفظ وصغری و کبری را بیان کنیم ما از باب توافق جلو می آییم. در اینجا مضار است و در آنجا هم مضار است؛ آن وقت ضرر در اینجا سرش بی کلاه می ماند، ضرر آن وقت چه می شود؟ پس باید ما ضرر را به معنای نفی بگیریم، لا ضرار را به معنای نفی بگیریم، پس نصف کلام می شود نفی، نصف کلام هم می شود نفی. لا ضرر یعنی حکم ضرری تشریح نشده، لا ضرار یعنی لا تضار أحدٌ بأحدٍ، لا يضار أحدٌ که تو انصاری هستی. خب این نصف کلام نفی و نصف کلام هم نفی؛ اینها به قرینهٔ إنک رجلٌ مضارٌ می گویند دیگر. اگر بگویند إنک رجل ضار خب با لا ضرر جور در می آید. ولی مضار است. مضار با ضرار جور در می آید، با لا ضرر جور در نمی آید.

سؤال: می شود جواب داد که قاعدهٔ لا ضرر و لا ضرار تطبیق در مورد کرده، لازم نیست که حتماً در کل قاعده مناسب با صغری باشد؟

جواب: اگر این طور است پس ما هم همین را می گوئیم، جواب این گونه می دهیم می گوئیم که إنک رجل مضار فقط اثبات ضرر در این کرده، دیگر کاری به ضرر و مضار در این صورت ندارد. خب از این طرف ما این را می گوئیم، می گوئیم إنک رجل مضار در اینجا فقط اثبات ضرر بر انصاری کرده نه ضرر بأحدٍ، می گوید ضرر از تو سر زده است و ما در قاعده یک حکم کلی تری بیان می کنیم، یعنی هم نفی حکم ضرری در اینجا می کنیم و هم حکم نفی به این صورت می کنیم که خب در این صورت باز باید اول به نفی بیان بشود و بعد از نفی استفادهٔ نفی بشود. لازم نیست که در اینجا اراده، ارادهٔ نفی باشد. جناب آقای شیخ الشریعة، یک وقتی شما می گوئید که ما از این کلام ارادهٔ نفی می کنیم، یک وقتی می گوئیم نه، ارادهٔ نفی می کنیم؛ نفی به تبع اثبات می شود، حرفی که ما می زنیم، حرفی که خیلی ها می زنند، ولی این که می گوئید نه، نفی استفاده نمی شود، نفی است به لسان نفی، یعنی مجازاً در نفی الآن استفاده شده، یعنی در واقع به جای این که بگوئید لا تضار، گفته لا ضرر. به جای این که بگوئید لا تضاروا، گفته لا ضرار. این خلاف است. صحبت در این است و آلا اگر ایشان بگویند در اینجا در نفی استعمال شده بعد به تبع دلالت بر نفی هم می کند خب در این که کسی حرف ندارد و با این صغری هم وفق می دهد و اشکالی هم در این صورت ندارد؛ این هم یک مطلب دیگر.

مطلب دیگری که در اینجا هست این است که ایشان از صاحب عناوین هم که سیدفتاح باشد، آمدند این را نقل کردند مبنی بر اینکه ایشان هم قائل است بر این که سیاق روایت، تایید می کند این

دلالت نهی را. که این سیاق هم یک ادعا است و سیاق یک وقتی به عنوان قرینه معینه مورد لحاظ قرار می گیرد، یک وقتی به عنوان رجحان می خواهد مورد لحاظ قرار بگیرد؛ در هر دو شقش اشکال است. اگر به عنوان قرینه معینه باشد، نخیر سیاق در اینجا قرینه معینه نیست بلکه در اینجا راجح است، قرینه معینه در اینجا مخدوش است؛ اگر شما بگویید سیاق روایت که، لاضرر و لاضرار باشد به عنوان نهی است مانند ... فَلَا رَفْثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ ... ﴿البقرة، ۱۹۷﴾ که در آنجا می گویند نهی لحاظ شده، در این صورت قرینه راجحه می تواند باشد، درست است، قبول داریم، ولكن در اینجا ما این قرینه راجحه را هم باز نمی توانیم بپذیریم چون در مورد لاضرر و لاضرار سیاق، همان سیاق نفی است نه این که سیاق نهی است و این ادعایی است بدون دلیل.

بنابراین ماحصل کلام مرحوم شیخ الشریعه این شد که لاضرر و لاضرار دلالت بر نهی می کند؛ وجوهی را برای تایید این احتمال، ایشان ذکر کرده اند که در تمام این وجوه خدشه وارد می شود و کلام ایشان نمی تواند إحراز بشود، این کلام مرحوم شیخ الشریعه است تا بعداً برویم سراغ سایر احتمالاتی که در این قاعده ذکر کرده اند تا ببینیم کدام یک از آن احتمالات در اینجا راجح است.

سؤال:

جواب: خب وقتی که سرّ فاش بشود، دیگر شیرازه امور از دست می رود.

سؤال:

جواب: کمک بگیرید.

سؤال:

جواب: شما کتمان بکنید، خود کتمان برایتان قوام می آورد، شما را صبور می کند، متحمل می کند در تحمل مشکلات. و ممکن است به واسطه همین کتمان، فرج و اینها هم برای انسان پیدا بشود. تا این که شما فرض بکنید که مشکلاتتان را، مسائلی که پیدا می شود و شاید سرّ باشد، شما بروید این را به دیگران بگویید، خب این افشاء می شود و آن به آن می گوید، فلان می کند و خلاصه شیرازه کار از دست در می آید و کار پخش و پلا می شود و آن حالت اطمینان و ارتکاز و سکونت و طمأنینه ای که در کتمان پیدا می شود، طبعاً آن هم از بین می رود؛ همین روایاتی که داریم که مؤمن سؤال نمی کند از مؤمن دیگر، حیات، عزت، متانت، آن علو مؤمن بالاتر از این است که سؤال کند، اینها به خاطر ...

سؤال:

جواب:

سؤال:

جواب: بله

سؤال: انسان مقام صبر و تحمّل پیدا می کند؟

جواب: صبر و تحمّل و اینها پیدا می کند، آن وقت بعد آن انکشاف و فرج حاصل می شود

برایش، شدائد دیگر برای انسان سهل می شود، آسان می شود.

اللّهم صل علی محمد و آل محمد